

یادداشت سردبیر

امروزه آگاهی محصلان و پژوهشگران فلسفه درباره تقسیمبندی مکاتب فلسفی غرب به «قاره‌یی» و «تحلیلی»، و شیوه‌های تحقیق مختص به هر یک، به‌اندازه‌یی است که در مواجهه با هر پدیده و پرسش جدید، بیدرنگ همین دو رهیافت، خود را بر هر پاسخ ممکن تحمیل میکند و گویا راه سومی در فهم و تبیین پدیده‌ها و موضوعات فلسفی معاصر وجود ندارد. تردیدی نیست که این تقسیمبندی حاصل چالش‌هایی است که آدمی، بویژه از اوایل قرن گذشته میلادی، در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی با آن دست‌وپنجه نرم کرده و اکنون نیز با صورتهایی پیچیده‌تر از گذشته، با آنها مواجه است. بیراه نیست که تقسیمبندی مشربهای فلسفی به «جدید» و «معاصر» نیز با همین پیشینه قابل توجیه باشد.

اما اکنون، با گذشت بیش از یک قرن از تجربه فلسفه معاصر، آیا لازم است در نتایج و پیامدهای دو رهیافت یاد شده، تأملی صورت گیرد و بپرسیم در موقعیت کنونی و شرایط عالم معاصر، و در حل و حتی تبیین چالش‌های فراگیر امروز، چه درس و آموزه‌یی را میتوان از آنها فراگرفت و چه مددی را خواهند رساند؟ البته که فلسفه چیزی جز دعوت به تفکر نیست و ازاینرو، کسی از این دانش، حل و دفع و رفع مشکلات و بحرانهای رو به تزاید آدمی را انتظار ندارد، ولی قدر مسلم، فهم بنیادها و مبادی موقعیتهای بشری بر عهده فلسفه است و حتی گزاف نیست که گفته شود حضور واقعی فلسفه از بروز بسیاری از بحرانها جلوگیری میکند.

امروز و در جهان معاصر، خشونت و جنگ و نابرابری، بپشتوانه تکنیک و سلاحهای رنگارنگ، تا حد قتل‌عام و نسل‌کشی و محو کامل یک ملت پیش رفته است و برای نمونه، همگان شاهد پاک شدن ملتی مظلوم و بی‌دفاع بنام «غزه» از

۳



DOR: 20.1001.1.20089589.1403.15.2.8.7

نقشه جغرافیایی جهان، بدست جمعیتی قلیل اما متجاوز و آدمکش، هستند و هیچ نیروی بازدارنده‌ی جز مقاومت همین ملت، نیست که به این جنایت و تجاوز آشکار، پایان دهد. باید پرسید در چنین موقعیتی چه کاری از دست نظریه و نظریه‌پردازان علوم انسانی ساخته است؟ چه آینده‌ی پیش روی بشر و نهادها و سازمانهای عریض و طویل حقوقی که برای حمایت از همین بشر پدید آمده‌اند، قرار دارد؟ اکنون بنظر میرسد بجای نزاع بر سر رهیافتهایی مانند تحلیلی و قاره‌یی، باید به سراغها و سرچشمه‌ها بازگردیم و ببینیم چرا اندوخته دانشی بشر نتوانسته است برای صلح و آرامش، و برابری و امنیت او کاری انجام دهد؟ آیا در محاسبات و تحلیل‌های خود، چیزی را از قلم انداخته و باید در مفروضات و انگاشته‌های خود تجدید نظر کند؟ شاید چندان دور نباشد که آگاهی و هشیاری نسبت به این امر و ضرورت بازخوانی مفروضات انسان‌شناسانه، برغم حجم عظیم آن، واقع شود و از پس آن، صورتی متفاوت با هیئت معرفتی متداول، ظاهر گردد.

سردبیر